

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

دیدگاه شیخ انصاری درباره قاعده اولیه

بحث کاشفیت و ناقلیت را علی القاعده ملاحظه فرمودید و در جلسه بعد، باید بتوانید دیدگاه خود را بیان کنید که آیا علی القاعده، باید قائل به کاشفیت شویم یا قائل به ناقلیت؟ مرحوم شیخ انصاری در مکاسب می‌فرماید «قد تبين من تضاعيف كلماتنا أنّ الانسب بالقواعد و العمومات هو النقل»؛ انسب از جهت قواعد و عمومات، نقل است. مراد ایشان از قواعد، همین قواعد عقلی است (که ما در باب علل و معلول بیان شد و اینکه تأخیر شرط از مشروط درست نیست) و مراد از عمومات نیز، «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ»، «لا يَحِلُّ مَالٌ أَمْرِيٍّ مُسْلِمٍ إِلَّا بِطَيْبِ نَفْسِهِ» است. مرحوم شیخ می‌فرماید اگر ما این قواعد و عمومات را در نظر بگیریم، «الانسب بالقواعد و العمومات هو النقل ثمّ بعده الكشف الحكمي»؛ بعد از آن کشف حکمی است.

بنابراین دیدگاه مرحوم شیخ طبق قاعده، ناقلیت است و در مرتبه‌ی بعد هم می‌فرماید کاشفیت حکمی و کشف حقیقی را هم محال می‌داند. «و أما الكشف الحقيقي مع كون نفس الاجازة من الشروط فإتمامه بالقواعد في غاية الاشكال»؛ شیخ می‌فرماید کشف حقیقی با فرض اینکه اجازه خودش از شروط باشد («نفس الاجازة من الشروط» در مقابل تعقب اجازه است یا در مقابل اجازه‌ی تقدیری است) یعنی اگر خود اجازه متأخر را شرط بگیریم، کشف حقیقی فی غایة الاشكال است.

بعد می‌فرماید: «و لذا استشكل فيه العلامة في القواعد»؛ (1) علامه در قواعد، بر کشف حقیقی اشکال کرده. «و لم يرجّحه المحقق الثاني في حاشية الارشاد»؛ (2) محقق ثانی در حاشیه ارشاد کشف حقیقی را بر نقل ترجیح نداده است (یعنی گاهی اوقات یک فقیهی می‌گوید «فی المسئلة قولان» و هیچ کدام را بر دیگری نمی‌تواند ترجیح بدهد و دلیلی بر ترجیح ندارد). «بل عن الايضاح اختيار خلافه»؛ (3) فخر المحققین نیز ناقلیت را اختیار کرده. (4) «تبعاً للمحكى عن كاشف الرموز»، (5) «و قواه في مجمع البرهان»؛ مرحوم اردبیلی در مجمع الفائدة و البرهان، قول به نقل را تقویت کرده (6) «و تبعهم كاشف اللثام في النكاح»؛ فاضل هندی نیز در کشف اللثام، در کتاب نکاح قول بالنقل را اختیار کرده است.^[1]

بنابراین، مرحوم شیخ می‌فرماید این چند نفر نیز قائل به ناقلیت هستند، اما مشهور قائل به کاشفیت هستند. مرحوم شیخ به دنبال این بوده که قائل بالنقل پیدا کند؛ زیرا خود ایشان نیز فرمود انسب به قواعد و عمومات نقل است، به همین دلیل، همین چند نفر را هم بیشتر پیدا نکرده (یعنی علامه در قواعد، محقق ثانی در حاشیه ارشاد، فخر المحققین، کاشف الرموز، اردبیلی، کشف اللثام).

دیدگاه برگزیده در مسأله و ردّ استصحاب

در جلسه گذشته بیان شد که به نظر ما، به حسب قواعد (قاعده را سیره‌ی عقلا و عموماً بدانیم یا روی همان اصل عملی هم پیش بیائیم) باید قائل به کشف شویم. بیان شد که اصل عملی در اینجا یعنی استصحاب را این‌گونه بیان می‌کنیم که قبل معامله ملکیتی نبوده (این مبیع ملک مشتری نبوده)، بعد از اینکه معامله‌ی فضولی می‌شود، با معامله‌ی فضولی هم شک می‌کنیم ملکیتی هست یا نه؟ گفتیم استصحاب می‌کنیم عدم ملکیت را و در نتیجه ملکیتی در اینجا وجود ندارد.

اگر با این استصحاب بخواهیم پیش برویم تا زمان اجازه و بگوئیم این استصحاب، دلالت بر ناقلیت دارد، دو اشکال بر آن وارد است؛ اشکال اول: این است که این اصل مثبت است که توضیح دادیم و اشکال دوم: تغییر موضوع است به این بیان که قبل وقوع عقد البیع، مشتری مالک نیست (یعنی متیقّن ما، قبل وقوع عقد البیع است)، اما الآن مشکوک بعد از این است که عقد بیع (که مفید برای ملکیت است) محقق شده است که در نتیجه موضوع در متیقّن با موضوع در مشکوک، متفاوت شد.

اگر گفته شود معامله فاسد است به دلیل جریان اصالة الفساد در معاملات، در پاسخ باید گفت اصالة الفساد در باب معاملات، همیشه محکوم این عموماً (مانند «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» و «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ») است، اما اگر این اصالة الفساد را کنار گذاشتیم، اصلاً دیگر مجالی برای استصحاب نیست (برخی از کتب را که دیدم، راجع به این استصحاب تعرضی ندارند).

بیان دو پاسخ از ردّ استصحاب و اشکال بر آن‌ها

پاسخ اول: این است که ما با استصحاب عدم آثار، نمی‌خواهیم ناقلیت را اثبات کنیم، بلکه بگوئیم این اثر قبلاً نبوده (یعنی قبلاً مشتری حق تصرف نداشته)، الآن هم بگوئیم حق تصرف ندارد، کاری نداریم به اینکه آیا ناقل است یا کاشف؟ در نتیجه بگوئیم این آثار برای مشتری نیست.

پاسخ دوم: آنکه ما مستصحاب را نبریم روی قبل زمان البیع (تا اشکال پیش بیاید)، بلکه بعد از اینکه بیع فضولی واقع شد، می‌گوید مشتری شرعاً حق تصرف ندارد. استصحاب می‌کنیم عدم جواز تصرف را تا زمان اجازه، همین برای ما کافی است که دائماً لحظه به لحظه بگوئیم با این استصحاب، این مشتری جایز التصرف نبوده است.

اشکال: بحث ما بعد از آمدن اجازه است یعنی درست است که اگر هنوز اجازه‌ی مالک نیاید، می‌گوئیم حکم، عدم جواز تصرف مشتری است و مشتری نمی‌تواند تصرف کند (فقه‌ها نیز فتوا دادند در بیع فضولی، اگر مشتری‌ای عالم است به اینکه این با بیع فضولی است، حق گرفتن مبیع و تصرف و استفاده‌ی از آن را ندارد، این در جای خودش روشن است)، منتهی بحث ما این است اکنون که اجازه آمد، می‌گوئیم نزاع الآن می‌آید روی اینکه آیا این اجازه ناقل است؟ (یعنی الآن این عین را به مشتری منتقل می‌کند یا قبلاً این عین به مشتری منتقل شده).

به بیان دیگر؛ بحث در آثار تماماً مسبب از این است که آیا عین به مشتری منتقل شده یا خیر؟ اگر ما با اجازه بخواهیم بگوئیم عین از زمان عقد به مشتری منتقل شده، کشف از این می‌کند که تمام تصرفات مشتری نیز جایز بوده و اگر بگوئیم از زمان اجازه منتقل می‌شود، تصرفات قبلی جایز نبوده است.

بنابراین، در استصحاب نیز باید محور را روی عین بیاوریم؛ زیرا مسئله‌ی تصرف در آثار و استفاده‌ی از نماءات و منافع، همه معلول این است که آیا این عین ملک مشتری شده یا خیر؟

ادعای ما این است که می‌گوئیم قبل العقد را باید بررسی کرده و نباید اینجا مسئله را روی آثار بیاوریم. به دیگر سخن؛ محور مسئله ناقلیت و کاشفیت حقیقی، عین است، این عین یا بعد از عقد تملیک شده یا نشده. اگر بخواهیم بگوئیم قبل العقد نسبت به عین ملکیتی نبوده و بعدش هم نیست، اشکال دوم ما می‌آید که در اینجا موضوع عوض شده، یک سببی به میدان آمده است.

خلاصه آنکه؛ اگر ما بحث را روی آثار ببریم، این دو پاسخ از ردّ استصحاب وارد است، اما چون مسئله‌ی آثار، مسبب از عین است، ما باید محور استصحاب را روی عین بیاوریم، آیا می‌توانیم بگوئیم قبل الاجازه بعد العقد، عین ملک مشتری نشده؟ نه، یقینی نداریم، نمی‌توانیم بگوئیم یقین داریم این عین بعد از عقد و قبل الاجازه ملک مشتری نبوده و این عدم ملکیت را تا زمان اجازه ادامه بدهیم (ولو نخواهیم ناقلیت را اثبات کنیم، اما نتیجه‌اش ناقلیت باشد).

بررسی دیدگاه مرحوم سید یزدی در مسأله

مرحوم سید در حاشیه‌ی مکاسب می‌فرماید چرا مرحوم شیخ فرموده است که قول به کشف حقیقی، «فی غایة الاشکال»، شیخ باید جازم به عدم معقولیت بشود؛ زیرا وقتی دلیل شیخ این است که تأخر شرط از مشروط و تأثیر متأخر در متقدم محال است، باید جزم به عدم معقولیت پیدا کند.

مرحوم سید نیز (همانند مرحوم شیخ) در ادامه می‌فرماید «التحقیق عندی هو القول بالنقل بحسب القواعد لا من جهة عدم معقولية شرط المتأخر»؛ به حسب قواعد ما باید قائل به ناقلیت شویم، نه از این جهت که شرط متأخر معقول نیست «بل من اجل ما عرفت من أن العمومات لا تشمل إلا بعد صيرورة العقد عقداً للمالك و هو ما بعد الاجازه».

توضیح آنکه؛ دیدگاه مرحوم سید آن است که می‌فرماید این عقد چه زمانی انتساب به مالک پیدا می‌کند؟ بعد الاجازه. چه زمانی عقد مجیز می‌شود؟ بعد الاجازه. پس بعد از اجازه «[أَوْفُوا بِالْعُقُودِ](#)» می‌آید. لذا مرحوم سید طبق این مبنا (که بعد از اجازه «[أَوْفُوا بِالْعُقُودِ](#)» تازه به میدان می‌آید) می‌فرماید قاعده اقتضای ناقلیت می‌کند.^[2]

ما مجموعاً دو جواب از مرحوم سید دادیم؛ پاسخ اول: می‌گوئیم در باب «[أَوْفُوا بِالْعُقُودِ](#)»، انتساب به مالک و مجیز لازم نیست، چه کسی گفته در «[أَوْفُوا بِالْعُقُودِ](#)» انتساب لازم است؟! حتی فرمایش امام را نقل کردیم که «عقد الوكيل لا ينسب إلى الموكل»؛ نمی‌توانیم بگوئیم موکل عقد را خواند و عاقد شد، اما مع ذلک «[أَوْفُوا بِالْعُقُودِ](#)» گریبان موکل را می‌گیرد. بنابراین این مبنا مخدوش است که ما بگوئیم انتساب لازم است.

پاسخ دوم: بر فرض اینکه انتساب لازم باشد، «[أَوْفُوا بِالْعُقُودِ](#)» الآن می‌آید (یعنی وجوب الوفا الآن می‌آید)، اما متعلق این وجوب الوفا عقد سابق است. بنابراین اگرچه الآن انتساب پیدا کرده، اما چه چیز به او انتساب پیدا کرده «العقد فیما مضی»، این شخص نیز باید به همان عقد ما مضی وفا کند.

خلاصه آنکه؛ این فرمایش مرحوم سید نیز فرمایش درستی نیست. ما اثبات کردیم که انساب به قواعد و عمومات، همین کشف حقیقی است، اما باقی می‌ماند استدلال به اخبار که ان شاء الله در جلسه بعدی بیان می‌شود.

روایتی از امام کاظم (علیه السلام) به مناسبت شهادت حضرت

چون فردا 25 رجب و شهادت امام کاظم (علیه السلام) است، این روایت را از امام کاظم (علیه السلام) یادداشت کردم بخوانم. در اندرزا و توصیه‌هایی که امام کاظم (علیه السلام) به هشام دادند فرمودند «یا هشام لا خیر فی العیش إلا لرجلین»، واقعاً این روایات ائمه را برنامه بگذاریم و روزی دو سه تا روایت، صرف اینکه ترجمه‌اش را به ذهنمان بسپاریم، خیلی برای ما راهگشاست. حضرت می‌فرماید «لا خیر فی العیش إلا لرجلین»؛ زندگی برای دو نفر خیر و خوبی دارد و الا غیر از این دو نفر، زندگی برایشان خیری ندارد، (1): «لمستمع واع»؛ کسی که شنونده‌ی اندرزگیرنده و پندگیرنده باشد، مستمع باشد و حرفها را قبول کند، نصایح را قبول کند، اگر خودش هم علم ندارد و دیگران یک نصیحتی به او می‌کنند بپذیرد. (2): «وعالم ناطق»^[3] عالم سخندان و سخن‌گو. عالمی که نطقش منشعب از علم اوست و آن علم را در میدان کلمات و در میدان نطق می‌آورد و از طریق نطق، به جامعه و به مردم منتقل می‌کند.

این دو عنوان «مستمع واع و عالم ناطق»، بحمدالله توفیقش را تا یک حدی خدا به ما عنایت کرده، ما نسبت به درس و بحث «مستمع واع» هستیم و بعد هم اگر موفق شویم منبری برویم و درسی بگوئیم، کتابی بنویسیم آن هم از مصادیق عالم ناطق هستیم. حضرت می‌فرماید خوشی زندگی، سعادت، خیر، تنها برای این دو نفر است. حال این کلمه‌ی «خیر»، یک عنوان جامع برای همه‌ی خوبی‌هاست. همان‌گونه که (بلا تشبیه) ما می‌گوئیم «الله اسم جامع لجمع الصفات الکمالیه و الجمالیه»؛ کلمه‌ی خیر اسم برای تمام خوبی‌هاست یعنی هر چه که شما مصداق خوبی پیدا کنید عنوانش خیر است.

«خیر» در مقابل «شر» است، «شر» یک عنوان جامعی است برای همه‌ی بدی‌ها؛ ظلم، دزدی، اهانت، تجاوز، استهزاء، تمام اینها مصداق شر است، اما خیر عنوانی برای همه‌ی خوبی‌هاست. بعد می‌فرماید همه‌ی خوبی‌ها در این دو نفر جمع می‌شود «مستمع واع و عالم ناطق» اینکه ما مستمع خوبی باشیم. گاهی اوقات پای منبری می‌رویم و می‌گوئیم کسی که بالای منبر هست، مگر چه چیزی از من اضافه دارد، گاهی اوقات در مجالس با کنار دستی‌مان شروع می‌کنیم به حرف زدن و انگار نه انگار این بیچاره دارد بالای منبر حرف می‌زند.

یکی از سجایای خیلی خوب مرحوم والد ما (رضوان الله تعالی علیه) همین بود؛ ما در دفتری که الان هم هست جمعه‌ها بیش از 70-80 سال است که مجلس روضه داریم، ایام فاطمیه هم بیش از 70 سال است که روضه داریم، ایشان در تمام این مجالس یا اغلب این مجالس حضور داشتند، وقتی منبری بالای منبر بود، کسی جرأت نمی‌کرد با ایشان حرف بزند، ایشان پرخاش می‌کرد و می‌فرمود مگر متوجه نیستید که منبری دارد صحبت می‌کند، مگر در حدّ یک اشاره‌ای که آدم یک کار خیلی ضروری‌ای داشته باشد صحبت می‌کرد و دائماً گوش می‌کرد.

گاهی اوقات بعضی از این دوستان ایشان به من می‌فرمودند ایشان طوری گوش می‌کند که انگار یک عامی پای منبر یک مُلا نشسته، من این حرف را به ایشان عرض کردم که گاهی اوقات بعضی‌ها اینطور تعبیر می‌کنند؟! فرمودند حقّش همین است و باید فرض کنیم این کسی که الان بالای منبر هست، خودمان را بمنزلة العامی قرار بدهیم تا ببینیم چه چیزی گیرمان می‌آید والا اگر انسان بگوید همه را بلد هستم، گوش نمی‌کند و اگر نکته‌ای هم داشته باشد انسان از آن غفلت می‌کند. خود این یک اخلاق خیلی خوبی است، سعی کنیم کسی که منبر رفته و دارد سخنرانی می‌کند را به دقت گوش بدهیم، بعد از منبر از خوبی‌ها و مطالبش استفاده کنیم، اگر اشکالی به ذهن‌تان رسید آن اشکال را مطرح کنید.

مناسبتی هم این روزها هست و ما وظیفه داریم به آن اشاره کنیم، عالم برجسته‌ی عربستانی (شیخ نمر) که سال‌ها در زندان مسلمان‌نماهای بدتر از کفار است، واقعاً باید گفت که اینها بدتر از کفار هستند، این حملاتی که امروز عربستان به یمن می‌کند، روی اسرائیل را سفید کرده و واقعاً این حکام عربستان، مسلمان‌نمای بدتر از کفار هستند و از اینها بدتر، علمای‌شان هستند، آن

علمایی که در مسجد الحرام مردم را تحریک می‌کنند، قضیه را قضیه‌ی شیعه و سنی می‌کنند، قضیه را قومیتی می‌کنند و این چنین دارند آتش به پا می‌کنند در دنیای اسلام، یکی از همین گمراه‌ها و از همین بیچاره‌ها رفته پاکستان، شما ببینید در سایت‌ها چطور اهل سنت پاکستان را، به دروغ با فریب تحریک کرده و گفته به داد مکه و مدینه برسید که یمنی‌ها می‌خواهند ببایند کعبه را خراب کنند و قبر پیامبر را از بین ببرند!!

اینهایی که خودشان وهابی هستند و در ذاتشان آرزو دارند که یک روز قبر پیغمبر را با خاک یکسان کنند، تمام وهابیت از آرزوهایشان این است و این آرزو، تخمی است که اسرائیل در درون اینها کاشته، این وهابیت چیزی نیست که بگوئیم یک اشتباه و کج‌فهمی از اسلام داشتند، وهابیت یک فتنه، ضلالت و توطئه‌ای است برای منهدم کردن اساس اسلام و این را سازمان‌های جاسوسی انگلیس و اسرائیل در بطون اهل سنت (آن هم بعضی‌هایشان، نه همه‌شان) قرار دادند و اینها چنین آرزویی دارند که یک روزی از بین ببرند.

این شیخ به پاکستان رفته، ببینید مردم سنی پاکستان را با دروغ و حقه، به طوری که آنها هم دولت‌شان را تهدید کنند که اگر شما از عربستان حمایت نکنید، ما چه خواهیم کرد! امروز اگر دست‌تان به سایت و نوشتار می‌رسد، این وظیفه‌ی خودمان را انجام بدهیم و به دنیای اسلام بگوئیم که علمای حجاز، امروز تحت تأثیر حکام عربستان و حکام عربستان هم تحت دستور اسرائیل کار می‌کنند. شما چرا از قرآن و پیامبر و سنت پیامبر فاصله گرفتید؟ این بچه‌های بی‌گناه یمن را اینطور دارند می‌کشند، به کدام دلیل؟ به کدام جرم؟ که انسان واقعاً باید خون گریه کند وقتی این بمباران‌های وحشیانه‌ی عربستان را می‌بیند.

عربستان با این کار مرگ خودش را امضا کرده، اضمحلال خودش را بحمدالله امضا کرده و این ظلمی که امروز می‌کند، قطعاً به زودی ان شاء الله آثارش گریبان خودش را خواهد گرفت و این حکام از بین بروند و مردم عربستان یک حکام عاقل و متدین سر کار بیاورند نه حکام دنیاطلب و مأمور یهود، اینها همگی مأمور یهود هستند و شکی در این نیست.

یهود این چنین قساوت بر مسلمین نمی‌کند که اینها می‌کنند! کفار اینطوری قساوت نمی‌کنند که اینها می‌کنند. علی‌ای حال عنوان عالم ناطق را امروز ما و حوزه‌ی علمیه عملی کنیم.

یکی از شخصیت‌های برجسته‌ای که سال‌ها در زندان اینهاست و این روزها مسئله‌ی اعدام او را مطرح کردند، بی‌گناه و بدون هیچ جرم عقلائی و جرم دینی! باید دنیای اسلام (اعم از شیعه و سنی)، اگر یک عالم سنی را هم بخواهند بی‌گناه زندان کنند، باید حساس باشیم، بخواهند او را به قتل برسانند باید حساس باشیم، علمای واقعی اهل سنت را عرض می‌کنم، حالا که یک عالم واقعی شیعی (که عمرش را برای اسلام و خدمت به دین قرار داده)، بدون هیچ جرمی او را زندان و شکنجه می‌کنند و برای اینکه رضایت اربابان خودشان را جلب کنند می‌خواهند او را اعدام کنند، این برای ما خیلی ناگوار است، برای دنیای اسلام ناگوار است، برای شیعیان عزیز ناگوار است.

ما به شیعیان عربستان نیز عرض می‌کنیم که با همه‌ی آنها همدردی می‌کنیم، به مردم مظلوم یمن همدردی می‌کنیم، واقعاً اگر انسان این روزها آرام باشد، در ایمانش به خدا باید شک کند. اگر واقعاً بین خودش و خدا در خلوت خودش از این ظلمی که دارد به یمن می‌شود مضطرب نباشد و احساس ناراحتی و اندوه نکند، بر سر خودش نزند باید در ایمانش شک کند، ما با آنها همدردی می‌کنیم و امیدواریم که انشاءالله خداوند یک فرج کلی را هر چه زودتر برای مسلمین برساند و فرج نهایی که ظهور حضرت حجت (عج) هست ان شاء الله هر چه زودتر محقق سازد.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين

[1] «و قد تبين من تضاعيف كلماتنا: أن الأنسب بالقواعد و العمومات هو النقل، ثم بعده الكشف الحكمي، و أمّا الكشف الحقيقي مع كون نفس الإجازة من الشروط، فإتمامه بالقواعد في غاية الإشكال؛ و لذا استشكل فيه العلامة في القواعد و لم يرجّحه المحقّق الثاني في حاشية الإرشاد، بل عن الإيضاح اختيار خلافه، تبعاً للمحكي عن كاشف الرموز و قوّاه في مجمع البرهان، و تبعهم كاشف اللثام في النكاح هذا بحسب القواعد و العمومات. و أمّا الأخبار، فالظاهر من صحيحة محمد بن قيس: الكشف كما صرّح به في الدروس و كذا الأخبار التي بعدها، لكن لا ظهور فيها للكشف بالمعنى المشهور، فتحتمل الكشف الحكمي. نعم، صحيحة أبي عبيدة الواردة في تزويج الصغيرين فضولاً، الآمرة بعزل الميراث من الزوج المدرك الذي أجاز فمات، للزوجة الغير المدركة حتّى تدرك و تحلف ظاهرة في قول الكشف؛ إذ لو كان مال الميّت قبل إجازة الزوجة باقية على ملك سائر الورثة، كان العزل مخالفاً لقاعدة «تسلّط الناس على أموالهم»، بإطلاق الحكم بالعزل منضمّاً إلى عموم «الناس مسلّطون على أموالهم» يفيد أن العزل لاحتمال كون الزوجة الغير المدركة وارثة في الواقع، فكأنه احتياط في الأموال قد غلبه الشارع على أصالة عدم الإجازة، كعزل نصيب الحمل و جعله أكثر ما يُحتمل.» كتاب المكاسب (للشيخ الأنصاري، طـ الحديثة)، ج3، ص410-408.

[2] «أقول مقتضى ما بيّنه المصنف (قدّس سرّه) الجزم بعدم المعقوليّة حيث إنّهُ جزم باستحالة تأخّر الشرط ثمّ إنّ التحقيق عندي هو القول بالنقل بحسب القواعد لا من جهة عدم معقوليّة الشرط المتأخّر بل من أجل ما عرفت من أن العمومات لا تشمل إلّا بعد صيرورة العقد عقداً للمالك و هو ما بعد الإجازة و أمّا بحسب الأخبار فالكشف الحقيقي إنّ تعدينا عن باب النكاح من أجل الإجماع المركّب أو تنقيح المناط إذ تمّ دلالة صحيحة ابن قيس على الكشف كما لا يبعد فإنّه لا مانع منه بعد هذا عندنا عن الحمل على ظاهرها من الكشف الحقيقي.» حاشية المكاسب (لليزدي)، ج1، ص152.

[3] «... يَا هِشَامُ لَا خَيْرَ فِي الْعَيْشِ إِلَّا لِرَجُلَيْنِ لِمُسْتَمِعٍ وَاعٍ وَ عَالِمٍ نَاطِقٍ...» تحف العقول، النص، ص397.